

یاد دوم بهمن

سال هیجدهم مرگ

عارف شاعر ملی



یکی از دوستان شادروان بهار میگفت روزی بهار و ابرج در  
بارۀ عارف با یکدیگر بحث میکردند .

مطلب مورد بحث این بود که آیا نام عارف در تاریخ ادبیات ایران باقی خواهد ماند یا نه؟ ابرج - شاید روی احساسات شخصی - عقیده داشت که عارف در ادبیات ایران نامی نخواهد داشت و در تاریکی خمول و گمنامی فرو خواهد رفت .

بهار بر عکس معتقد بود که عارف و آثارش در گنجینه ادبیات کهنسال پارسی نامی و مقامی خواهند داشت و تاریخ ادبیات ، عارف را بنام يك شاعر پرشور و آزاده خواهد شناخت ...

... و امروز می بینیم پیش بینی خردمندانه استاد بهار صورت حقیقت بخود گرفته است

... و ما در باره عارف و آثار و افکار او سخن میگوییم .

...

میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی هجده سال و چند روز پیش ازین در ۲ بهمن ماه سال ۱۳۱۲ در فقر و تنگدستی درگذشت و ازو جز دیوانی ناقص و پر غلط که بدو ق منصرف یکی از استادان کج سلیقه و متشاعر تدوین و تصحیح شده است ، باقی نماند .

با این که شادروان بهار گفته بود برای تصحیح و تنقیح دیوان خویش بکوشد و اشعار سست و رکیک و نادرست آنرا یا اصلاح کند و یا بکلی از دیوان بردارد ، آن استاد ، غت و سمین اشعار و بسرا یکباره بچاپ رسانید و با يك مقدمه نارسا و بی معنی و کج و کوله انتشار داد .

عارف شاعری است که بقول خود « قلت بضاعت علمی » داشته و در نتیجه ندانستن قواعد زبان و نا آشنائی با آثار اساتید اشعارش درست و یکدست نیست .

قواعد شعر و حتی دستور زبان فارسی را در سخنوری مراعات نمیکرده و یا شاید از آن اطلاعی نداشته است .

شعرهای رکیک و نادرست - چه از لحاظ شکل و چه از لحاظ مضمون - در دیوان وی فراوان میتوان یافت و کمتر غزل یا قصیده یا حتی تصنیفی است که ازین نقائص خالی باشد و با آنکه در تصنیف سازی ، دست شاعر به مراتب بیش از شعر بساز است ،

تصنیف های وی نیز از خطایا و لغزش های ظاهری و معنوی برکنار  
نمانده است .

از نظر فکری نیز ، همین هرج و مرج و در هم ریختگی در  
آثار وی مشاهده میشود ، عقاید وی در باره بسیاری از شئون فردی و  
اجتماعی ، سطحی ، بی منطق ، نادرست و ضد و نقیض است .  
گاهی تعقیدات لفظی و نارسایی بیان ، بکلی ذوق خواننده  
را مکدر میکند و بعضی اوقات نادرستی ترکیبات معنای جمله را بر  
خلاف مقصد شاعر در میآورد .

با توجه باین مقدمه مختصر و نظر بسیار اجمالی نسبت به  
کیفیت کار این شاعر قطعاً خوانندگان عزیز ما از خود خواهند پرسید  
چرا کسانی که در فن شعر و شاعری و تحصیلات ادبی و مطالعات  
زبان و ادبیات فارسی بر عارف برتری دارند ، نتوانسته اند از قبول  
عام و استقبال مردم به اندازه عارف برخوردار شوند و این اندازه  
کسب شهرت کنند ؟

ازین گذشته ، با توجه باین خصایص ، چگونه مردی مانند  
ملك الشعراء بهار با آن وسعت اطلاعات و احاطه کامل بر موز و  
دقائق ادبیات فارسی در باره عارف چنان عقیده بی ابراز داشت و  
چطور این پیش بینی وی درست درآمد ؟

ما درین مقاله مختصر فقط قصد روشن کردن علت این مسأله  
را داریم و از همین جهت است که نه میخواهیم و نه میتوانیم به بحث  
در باره طرز کار و جزئیات زندگی و خصوصیات هنری شاعر بپردازیم .  
قبل از ورود به موضوع ، باید این نکته را نیز خاطر نشان  
کنیم ، که امروز ، در شرایط فعلی ، اگر شاعری مانند عارف — یا  
بزرگتر و توانا تر از او — نیز در ایران بوجود آید ، باندازه عارف  
مورد استقبال مردم قرار نسیگیرد و شاید خوانندگان ما خود شاعرانی  
را بشناسند که از نظر هنر شاعری و فن شعر بر عارف برتری دارند  
و نتوانسته اند توجه مردم را بآثار و افکار خویش جلب کنند .

•••

عارف ، با تمام نقائص و عیب جومی که در کارهایش وجود

بقیه در صفحه ۳۷

## عارف

بقیه از صفحه ۱

دارد، از يك مزیت برخ-وردار بود، و همین خصیصه است که نام ویرا تا کنون و شاید در قرنهای بعد هم، زنده نگاهدارد.

شاعر، قبل از دانستن علوم ادبی و صنایع لفظی و آشنائی با بحور و قواعد عروضی شعر، باید خواست های ملت خویش را بداند. باید با زبان مردم آشنائی داشته باشد و آرزوهای مردم-را باز گوید. شاعر اگر با آرزوهای بزرگ عصر خویش آشنا نباشد، اگر آنچه را که ملت وی در آن دوره از حیات اجتماعی خویش میخواهد نداند و با آنها زیر پا بگذارد و خلاف میل و خواست مردم سخن گوید، محکوم بزوال و نابودیت.

عارف این معنی را درك کرده بود.

اگر چه میتوان ادعا کرد که وی راه آینده ملت خویش را بدرستی و بسا روشن بینی کامل تشخیص نمیداد و از واقعیات جز تصوراتی مبهم و درهم و برهم، چیزی درك نمیکرد، اما همواره در گفته های خود صادق بود.

آنچه را که بخیر و صلاح مردم تشخیص میداد، باصراحت و سادگی باز میگفت و میکوشید تا قلم و طبع خود را مدافع تمنیات و آرزوهای ملت خود سازد و هنر خویش را بخدمت بگمارد.

همین بیبرائی و راست کرداری وی سبب شده بود که مردم از او استقبال کنند، برای شنیدن کنسرتهای سر و دست بشکنند و از تصنیف ها و غزل های وی - که در هر حال از دلی پاک و آزاده برخاسته بود - نسخه بردارند و الهام بگیرند.

در ایران عصر عارف، هنوز جریانات فکری نضج نگرفته و قوام کامل نیافته بود.

با این که نطفه يك انقلاب اجتماعی در شرایط خاص تاریخی مشروطیت و دوران قبل از آغاز دیکتاتوری بسته میشد. اما تنها عده معدودی ازین انقلاب اجتماعی و آثار و نتایج آن يك مقصود و روشن و دقیق داشتند و بقیه بدرستی نمیدانستند چه میگویند و چه میخواهند. این هرج و مرج فکری و رواج عقاید منغشوش محیطی بوجود

آورده بود که قطعاً عارف را نیز تحت تأثیر قرار میداد، خاصه که او، جز نیتی پاک و ضمیری صافی و مایل بخدمتگذاری درین راه چیزی نداشت و در جستجوی روش درست و پشتیبانی از راه حق و عدل سرگشته بود.

این سرگشتگی گاهی کار عارف را بوادی نو میدی میکشاند و تزویرها و دوروییها، راه روشن آبنده را از نظر وی پوشیده میداشت. درین دوران سر بر زانوی غم مینهاد و باسکک خومیگرفت. گاهی این حیرت ویرا بطبیعت بدبین میکرد و ازین شاعر حساس و پاکدل مردی قدری، بی اراده و بدبین بکاینات میساخت. درین هنگام عالم وجود را بیاد دشنام می گرفت و از ناسازگاری دشمنی بنام «طبیعت» کله میکرد:

«طبیعت» همان طبیعتی که عمریست مرا وادار کرده است تا از دست او شاکمی و ناراضی باشم، همان طبیعتی که گل مرا چنان سرشته است که بهیچ چیز از صنایع او خوش نباشم، همان طبیعتی که یک چشم بر همزدن تا کنون با خیالات من همراهی نکرده است، همان طبیعتی که یک نفس کشیدن راحتی بجهت من نخواسته است، همان طبیعتی که بزرگترین دشمن جنس و هوش است، همان طبیعتی که ....»  
و گاه این سیل بدبینی را بسوی «اشرف مخلوقات» سرازیر میکنید:

این اشرف مخلوق ذشت و بیشراف را  
با جنس سگ همسرا کردی نکردی

سوگند میخورم بحقیقت که در جهان

روح بشر از روح الحقیقت خیر نداشت

اما همین شاعر مابوس و بدبین، هرگز با اصحاب قدرت نساخت و اگر از کسی مدحی گفت و از صاحب قدرتی تمجیدی کرد، تنها بسابقه عقیده پاک خویش بوده عارف بسبب داشتن همین طبع آزاده دمری در فقر و تنگدستی بسر برد و همواره مورد بغض و نفرت طبقات حاکمه بود.

در دوران استبداد، یکی از پرشورترین هواخواهان آزادی بود و هرگز از یاد آزادی غافل نمی ماند.

در دوران استبداد صغیر، آنچه توانست با نیش قلم خویش

مستبدان و محمد علی میرزا را آزد .

در غم خیابانی و مرگ کلنل محمد تقی خان پسیان اشک ها ریخت و بر اثر وقوع قتل حیدر عمو اوغلی سخت متأثر شد . بطور خلاصه ، در تمام وقایع سیاسی بزرگ که در ایران اتفاق میافساده ، عارف هرگز جانب ملت را رها نیکرد و بدشمنان خلق نمی پیوست . در برابر خیانت های بزرگی نظیر قرارداد ۱۹۱۹ ساکت نمی نشست

در جریان کودتای ۱۲۹۹ عارف ، از سید ضیاء الدین عامل کودتای خیانت آمیز انگلیسی پشتیبانی میکرد زیرا گمان برده بود که سید ضیاء اشراف خائن و مستبد را سرکوبی خواهد کرد و پس از آن که دید حکومت کودتا نیز خون از دماغ یکی ازین خائنان نشانداز بیرون نیارود ، درصحت قضاوت خویش تردید میکند :

عارف چه شد که سید ضیاء آنچه را که دل می کرد آرزو نتوانست یا نکرد ؟  
نی شه گرفت ، نی دو تن اشراف زد بدار  
گر کوبیش که بدتر ازین کرد یا نکرد

امروز راه درست بهروزی و کامکاری ملتها ، کاملا روشن و مشخص شده و در برابر چشم روشن پیمان و مبین پرستان قرار گرفته است . امروز دیگر تعلیمات و اندیشه های عارف ، از نظر سیاسی و اجتماعی ارزش و اهمیتی ندارد .  
اما ملت ما همیشه عارف را شاعری میدانند که پیوند خویش را از مردم نبرید ، همیشه برای مردم شعر گفت و این قطع رابطه نکردن با ملت برای وی بقیعت یک عمر فقر و تهی دستی و ناکامی و خون دل خوردن تمام شد .

شاعر امروز ، قطعاً محتوی و مضمون اشعارش ، با گفته های عارف فرق فراوان باید داشته باشد ، اما برای آنکه کسی ، بتواند شاعر مردم باشد ، و از پشتیبانی بیدرنگ توده های خلق برخوردار شود باید مانند عارف صادقانه با مردم پیمان وفاداری بندد و نا آخر عمر بر سر پیمان خویش استوار باشد .  
محمد جعفر محجوب